

خاطرات سیاه یک دلال فوتبال

۴۸ میلیون تومان کاسی کرده است! تاژ و اوتو بازیکن درجه چندم پرسپولیس که قراردادش تا پایان فصل با پرسپولیس نزدیک به یک میلیون دلار بوده ولی با ۱۰ هزار دلار به یک تیم ترکیه ای رفت. برای بررسی بیشتر اوضاع ترانسفر مربیان و بازیکنان بنجل به کشور، چند بزرگی از دفتر خاطرات یک دلال فوتبال را با هم می خوانیم؛ هر چند این قدر بد خط و پر غلط بود که انگار یک بی سواد آن را نوشته است!

در این چند روز گذشته شاهد اتفاقات عجیبی در فوتبال کشور بودیم. گذشته از نتایج تیم های کشورمان، خبرهای رفت و آمد مربیان و بازیکنان گران قیمت به تیم ها همان چند بزرگ باقی مانده به بدنه مان را هم ریخت؛ از موسیما نه سرمربی سابق استقلال گرفته که با سه پیروزی، هفت تساوی و چهار شکست، یک هوادارش خواست قراردادش را یک طرفه فسخ کند و چند میلیارد به جیب بزند و برود (حساب کرده اند ساعتی



کاژون، شهرام شیرزادی

پهارشنبه

اون مریبه هم اوکی شد. ۵۰ درصد هم از خودش پورسانت گرفتم. خوبی ش اینه که قیافه ش خیلی خارجیه. یه دست لباس خوب هم براش گرفتم که توی نگاه اول همه جذبش بشن. زنگ زد به باجناغش که اون هم در ازای غذا و لباس، به عنوان کمک مریبه بیاد. بوی کباب شنیدن.

روشنبه

توی سایت حراجی دیدم یک مربی درخواست کار داده. زنگ زدم بهش. به یه زبون عجیبی حرف می زد که هیچ مترجمی متوجه نمی شد. به بدبختی و باهوش مصنوعی فهمیدم که می گه آگه بهم روزی دو وعده غذا با جای خواب بدین. هر جای دنیا باشه می آم. به نظرم کیس خوبیه. فقط باید به فکر یه مترجم براش باشم.

شنبه

امروز یکی از تیم ها سفارش مربی داد. پرسیدم چقدر می خوانین خرج کنین؟ گفتن دیگه فوفش ۱۰۰ میلیارد. گفتم نصف این مبلغ رو خودم می گیرم، نصفش رو هم می دم به یک مربی عالی. قبول کردن.

شنبه

امروز اون مریبه و بازیکن رو آوردم. مسئولای باشگاه ها می خواستن جلو پاشون گوسفند بکشن. خیلی اوضاع بد شد. یکی از بازیکنان تا گوسفند رودید، افتاد دنبالش که شکارش کنه. مریبه هم چاقو به دست منتظر بود سرش رو ببرن تا کباب بخوره. یکی دیگه از بازیکنان از هوا پیمای می ترسید و کلا نیومد. یکی دیگه شون هم موقع پایین اومدن از پله ها کمرش گرفت و مصدوم شد. فکر کنم سنش بیست سالی از اون سنی که توی شناسنامه زده، بیشتره. به هر حال سختی کار ما یکی دوتا نیست. بعد از کارگر معدن، دلال فوتبال سخت ترین شغل روداره. راستی باجناغه رو هم با ۱۰۰ میلیارد دیگه به یه تیم دیگه ترانسفر کردم.

سه شنبه

امروز یه تیم دیگه گفتن که دنبال بازیکن می گردن. خوشبختانه اوضاع بازیکن بهتر از مریبه. چندتا داشتم و باهاشون صحبت کردم. هفتاد - سی قبول کردن که پورسانت من رو بدن و ببرمشون توی تیم. قبلش باید یه کلاس بفرستمشون که چندتا حرکت فوتبالی یاد بگیرن. یه کم هم اضافه وزن دارن. باید براشون کفش ورزشی هم بخرم. چون کلا عادت ندارن کفش پاشون کنن.

یکشنبه

حالا دارم دنبال مربی می گردم براشون. به دوسه نفر زنگ زدم. یکی شون گفت ایران دوره و حوصله ندارم بیام. فکر کرد پیاده می خوام بیارمش. یکی گفت اونجا همه ش زلزله می آد. من نمی آم. طرف اصلا نمی دونست ایران کجای نقشه است. یکی هم گفت دستمزد بیشتر می خوام، گفتم بشین تا بدن بهت.

صفحه ۴
۴ اسفند ۱۴۰۳
شماره ۱۳۰

موضوع انشا:

نه همین
نام زیباست
نشان آدمیت



فرهنگ شهروندی
فرزانه زینلی

آقای معلم از ما خواست انشا با موضوع آزاد بنویسیم. ضمن تشکر از آقای معلم، ما می خواهیم درباره سعید بنویسیم. سعید خیلی پسر خوبی است و ما با او دوستیم و گاهی ساندویچش را با ما شریک می شود و ما هم مداد تراشمان را به او می دهیم که مداد هایش را بتراشد. ما نمی دانیم چرا سعید هر روز می تواند ساندویچ بخرد، اما یک بار نمی تواند مداد تراش بخرد! به هر حال سعید پسر

خوبی است. البته هیچ کس جز ما به او سعید نمی گوید. ما هم اول به او چیز دیگری می گفتیم که در این مدال نمی گنجد. یکی به او می گفت «کو توله»، یکی می گفت «چارچشمی»، یکی هم که خیلی پسر بدی بود و ما نمی خواهیم نامش را فاش کنیم که مشهور نشود، چیزی می گفت که باز در این مدال نمی گنجد. کار به جایی رسیده بود که تا امسال

کسی نمی دانست نام سعید چیست و حتی خود سعید هم نامش را فراموش کرده بود. یک بار آقای معلم پارسلان گفت: «سعید، بیایم تمرین ریاضی را حل کن.» ناگهان کلاس را سکوت فرا گرفت؛ به طوری که صدای بال زدن چغوک های توی حیاط را می شنیدیم. البته اینجایش را تخیل هم کردیم. خلاصه، همان کسی که نمی خواهیم نامش را بیاوریم تا مشهور نشود، از ته کلاس گفت: